

# مکتوب

پائولو کوئیلو

برگردان وحید بهلول

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)

نشر آسیم

تهران، ۱۴۰۲

این کتاب برگردانی است از:

**MAKTUB**

by

Paulo Coelho

چاپ هفدهم: ۱۴۰۲

شمار نسخه‌های این چاپ: ۱۱۰۰

حق چاپ برای نشر آسیم محفوظ است

ویراستار: بهاره فیروزه

آماده‌سازی و اجرا: امیر عباسی

چاپ: اکسیر

ناظر چاپ: بهمن سراج

سرشناسه: کوئیلو، پائولو، ۱۹۴۷ - م. (Coelho, Paulo)  
عنوان و نام پدیدآور: مکتوب / پائولو کوئیلو؛ برگردان وحید بهلول؛ ویراستار بهاره فیروزه.  
مشخصات نشر: تهران: آسیم، ۱۳۹۸.  
مشخصات ظاهری: ۱۷۰ ص.  
شابک: 978-964-418-655-4  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: Maktub.  
موضوع: داستان‌های برزیلی - قرن ۲۰ م. (Brazilian fiction - 20th century)  
شناسه افزوده: بهلول، وحید، ۱۳۵۳ - ، مترجم.  
شناسه افزوده: فیروزه، بهاره، ۱۳۵۷ - ، ویراستار.  
رده‌بندی کنگره: PQ ۹۶۹۸ / ۲۷  
رده‌بندی دیویی: ۸۶۹/۳۴  
شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۸۰۵۷۷

دفتر مرکزی و مرکز توزیع

خیابان استاد مطهری ○ خیابان میرعماد ○ خیابان جنتی (سیزدهم) ○ شماره سیزده

www.nashrasim.ir

دورنگار: ۸۸۷۵۵۶۷۸

تلفن: ۸۸۷۴۵۰۰۲

E-mail: nashr.asim@yahoo.com

مستقیم تهران: ۸۸۷۵۰۳۸۳

telegram.me/nashrasim

مستقیم شهرستان: ۸۸۷۵۴۴۳۲

## مکتوب

«مکتوب» یعنی «آنچه نوشته شده است.» اما اعراب حس می‌کنند که این ترجمه مناسبی برای این کلمه نیست، زیرا با وجود این که همه چیز از پیش نوشته شده است، خداوند مهربان است و فقط برای کمک به ما آن‌ها را نوشته است.

نویسنده در نیویورک است. او برای حاضر شدن در قرارملاقاتی قدری دیر کرده است. وقتی از هتل خارج می‌شود، متوجه می‌شود که پلیس اتومبیلش را به پارکینگ منتقل کرده است. ناهارش بیش از معمول طول می‌کشد و بالاخره دیر به سر قرارش می‌رسد. به بهایی که باید برای این دیرکردن بپردازد فکر می‌کند. دیرکردنش برایش گران تمام می‌شود.

ناگهان به خاطر می‌آورد که روز قبل اسکناسی پیدا کرده و آن را برداشته است. احساس می‌کند که نوعی رابطه مرموز میان اسکناس و اتفاق آن روز وجود دارد.

فکر می‌کند: «کسی چه می‌داند. شاید قرار بوده است شخص خاصی پول را پیدا کند و قبل از این که او فرصتی برای این کار داشته باشد، من آن را پیدا کرده‌ام! شاید من این پول را از سر راه کسی که واقعاً به آن نیاز داشته است دور کرده‌ام. کسی چه می‌داند. شاید ماجرای که من در آن دخالت کردم از پیش نوشته شده است.»

او احساس می‌کند که باید خود را از شر اسکناس خلاص کند. در همان لحظه ژنده‌پوشی را کنار پیاده‌رو می‌بیند. بی‌درنگ اسکناس را به گدا می‌دهد و احساس می‌کند به نوعی، تعادل را به اشیا بازگردانده است.

ژنده‌پوش می‌گوید: «صبر کنید. من صدقه‌بگیر نیستم. من شاعرم و می‌خواهم در عوض شعر برایتان بخوانم.»

نویسنده می‌گوید: «بسیار خوب، اما بهتر است زیاد طولانی نباشد. من عجله دارم.»

ژنده‌پوش می‌گوید: «اگر هنوز زنده‌ای، دلپیش این است که هنوز به جایی که باید باشی نرسیده‌ای.»